

روسی‌ها در ایران

دیپلماسی و قدرت در ایران، از آغاز دوره قاجار
تا پایان جنگ جهانی دوم

ویراستاران: رودی متی / یلنا آندری یوا ترجمه محمد آقاجری



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه



یلنا آندریووا دانشیار تاریخ در دانشکده نظامی ویرجینیاست. دلبستگی‌های پژوهشی او عبارت است از تاریخ و فرهنگ ایران در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم و استعمار و امپریالیسم در خاورمیانه و آسیا. او نویسنده کتاب *روسیه و ایران در بازی بزرگ (۲۰۰۷)* است.



رودی متی استاد برجسته کرسی تاریخ جان و دوروتی مونروئه در دانشگاه دلاور و برنده چندین جایزه است، از جمله جایزه کتاب تاریخی آلبرت در سال ۲۰۰۶، جایزه سعیدی سیرجانی در سال ۲۰۰۴-۵، و جایزه کتاب دوستی انگلیس و کویت در سال ۲۰۱۲.

او ریاست انجمن پژوهشی جوامع فارسی‌زبان و نیز ریاست بنیاد میراث ایرانی را در کارنامه دارد. دیگر آثار او عبارتند از: *لذت جویی: منخر و مسکر در تاریخ ایران، از ۱۵۰۰ تا ۱۹۰۰ میلادی (۲۰۰۵)*، *ایران در بحران: انحطاط صفویه و سقوط اصفهان (آی. بی. نائوریس، ۲۰۱۲)* و *(همراه با ویلم فلور و پاتریک کلاوسون) تاریخ مالی ایران: از دوره صفوی تا قاجار (آی. بی. نائوریس، ۲۰۱۳)*.

فهرست

- نویسندگان ۱۱
- مقدمه / رودی متی ۱۷

بخش نخست: جنگ و دیپلماسی: سده نوزدهم

- مراحل نخست روابط روسیه و ایران / مورییل آتکین ۲۹
- خان، شاه و تزار: خان نشین تالش میان ایران و روسیه / سلی شاهوار و امیل آبراموف ۴۹
- الکساندر سرگیویچ گریبایدوف: کسی که به رغم میلش جیمز باند امپراتوری روسیه شد، به مناسبت سالروز تولدش / فیروزه ملویل ۸۵
- اقدامات حکومت روسیه علیه روس‌های پناهنده در ایران در سده نوزدهم: خاورنگری روسی در رده حکومتی / یلنا آندری بوا ۱۲۳

بخش دوم: هوشمندی و نفوذ: آغاز سده بیستم

- خاستگاه انقلاب: قفقاز، ایران و ارمنی‌ها / حوری بربریان ۱۴۹
- بانک استقراضی، حامی منافع روسیه در ایران / ایرینا پاولوا ۱۹۱
- تجاوز کفار: حمله روس‌ها به بارگاه امام رضا [ع] در مشهد، سال ۱۲۹۱ / رودی متی ۲۱۳

بخش سوم: افسران و خاورشناسان: نیمه نخست سده بیستم

- نامه یکی از افسران روسی درباره فعالیت‌های روس‌ها و انگلیسی‌ها در ایران در زمان جنگ نخست جهانی / نوگزار ک. تراوگانوف ۲۵۹

۱۰ ■ روس‌ها در ایران

- ولادیمیر مینورسکی (۱۲۵۵ تا ۱۳۴۵) و جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷): صد سالگی
«مرز مینورسکی»/دنيس و. وُلکوف ۳۸۱
- بازآفرینی طرح‌های بومی در تبعید: جنگجوی هنگ قزاق و معمار: تهران؛ نیکلای لاوویچ مارکوف
(۱۲۶۱ تا ۱۳۳۶)/لانا راوندی فدایی ۳۲۳

بخش چهارم: آرمان و اشغالگری: دهه ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰

- از پیرامون یک امپراتوری تا مرزهای قدرت/مری یوشیناری ۳۵۷
- رفقای مشکل‌گشا: ارزیابی دوباره روابط اتحاد شوروی و حزب توده در زمان اشغال ایران توسط
انگلیس و شوروی در ۱۳۲۰-۲۴/روونا عبدالرزاق ۴۰۵
- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰: روایت ناگفته
تصمیمی دشوار/نیکلای آ. کوژانوف ۴۳۷
- ۴۶۵ نمایه

مقدمه

رودی متی

این کتاب مبتنی بر این نظر است که درگیری تاریخی روسیه در ایران، فراگیر و دیرپای و به همان سان، کم‌شناخته و اغلب، بد شناخته شده نیز است.

ایرانیان که به‌طور غریزی ضداستعمار هستند، همچنان به‌شدت در اندیشهٔ چیزی هستند که آن را دخالت بسیار نادرست، پرفریب و حتی ویرانگر انگلیس در امور کشورشان در دو سدهٔ گذشته می‌دانند. با این حال، بسیاری تقریباً از این حقیقت آگاه نیستند که در سراسر سدهٔ نوزدهم و بسیاری از سال‌های سدهٔ بیستم، حضور روسیه، به‌ویژه در شمال ایران، به مراتب بی‌پرده‌تر، تهاجمی‌تر و مهم‌تر از حضور انگلیس در این کشور بوده است. در حقیقت، این گروه از ایرانیان شگفت‌زده خواهند شد اگر بشنوند که حضور انگلیسی‌ها و توازن و «حمایتی» که آن‌ها فراهم می‌کردند، شاید مانع از دخالت‌های شدیدتر روسیه در امور ایران شده باشد و ممکن است حتی این موضوع را نپذیرند.

دخالت روسیه در امور ایران از همان آغاز سدهٔ نوزدهم، بی‌گمان، بر همگان آشکار است؛ اما به‌ویژه برای دوره‌ای که به جنگ نخست جهانی انجامید، این دخالت به شیوه‌ای الگودار و تا اندازه‌ای فروکاست‌گرا^۱ و به‌ویژه از منظر بازی بزرگ روایت می‌شود و ایران نیز تنها کشور حائلی میان روسیه و انگلیس و قربانی بینوای سیاست‌های قدرت‌های بزرگ است (باوری

۱. reductionist؛ کوشش برای تشریح چیزی پیچیده به روشی بسیار ساده و شاید گاه همراه با کم‌انگاری. - م.

که بسیاری از ایرانیان همچنان به آن پایبند هستند و خویشتن را قربانی سرنوشت و نه عوامل کوشایی در آن می‌دانند). گاهشماری این روایت در راستای پویایی‌های مرکز-پیرامون با دو جنگی آغاز می‌گردد که این دو کشور در آغاز سده نوزدهم در آن درگیر شدند و در پی آن‌ها پیمان‌نامه‌های خفت‌آوری بر طرف شکست‌خورده تحمیل شده، یعنی ایرانی که بازنده هر دو جنگ بود و با دسیسه‌های پیچیده روس‌ها و واکنش ایرانی‌هایی ادامه می‌یابد که می‌کوشیدند انگلیسی‌ها و روس‌ها را علیه یکدیگر بازی دهند و با مخالفت روس‌ها با تشکیل مجلس ایران در سال ۱۲۸۷ شمسی پایان می‌یابد.^۱ افراد دخیل در این روایت، در جناح روس‌ها عبارت‌اند از تزارها، از الکساندر اول تا نیکلای دوم، ژنرال‌های متعدد روسی که بر حسب دیدگاه فردی، اشخاصی نامی یا رسوا هستند و مهم‌ترین آن‌ها آلکسی پتروویچ یرملوف^۲ و ایوان فدروویچ پاسکویچ^۳ و شاعر و دیپلمات، الکساندر سرگیویچ گریبایدوف بودند که این فرد اخیر در ۱۲۰۷ شمسی (۲۸۲۹ م.) در تهران فرجامی غم‌بار یافت. در جناح ایرانیان نیز این افراد بودند: ولیعهد عباس میرزا، نخستین اصلاح‌گرای ایرانی، فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه، که این فرد اخیر برجسته‌ترین و دیرپاترین شاه این خاندان بود و نیز نمایندگان سیاسی رده بالا و البته صدراعظم مشهور و اصلاح‌طلب ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان امیر کبیر. جنگ و دیپلماسی در رده‌های بالا تقریباً همواره موضوعات اصلی بحث‌ها و تحلیل‌ها بوده‌اند.

در این اثر، کوشش می‌شود تا با بررسی مقابله شدید روس‌ها و ایرانیان در فاصله آغاز دوره قاجار تا نیمه سده بیستم در رده‌های گوناگون، این روایت پربارتر و فراگیرتر شود. نویسندگان این اثر درباره نفوذ روسیه در ایران در فاصله سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰ (۱۱۷۸ تا ۱۳۳۰) به کاوش می‌پردازند و آن را صرفاً به عنوان «تجاوزی» وقفه‌ناپذیر و «سلطه جویی» یک جانبه نمی‌بینند، بلکه روند تعاملی و پیچیده چیرگی را غالباً غیرمستقیم و نیز دخالتی سازنده می‌دانند. آن‌ها در مقاله‌های خود در پی آن‌اند که روزنی به درون قدرت و نفوذی بکشایند که «حکومت روسیه» منحصرأ توسط نمایندگان خود آن را در ایران اعمال نمی‌کرد، بلکه شهروندان، مقامات حکومتی و غیرحکومتی این کشور نیز در آن دست داشتند، کسانی که با مناصب گوناگون در ایران فعالیت داشتند. این اثر تمرکز همیشگی بر مقامات سیاستگذار، مأموران سیاسی و نظامیان

۱. منظور زمان به توپ بستن مجلس است، مجلس مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی تشکیل شد. -م.

2. Aleksey Petrovich Ermolov

3. Ivan Fedorovich Paskevich

رده بالا را رها می‌کند، تا کسانی را که در کناره جای داشتند، مقامات میان‌رتبه و نیز شهروندان غیرنظامی را مد نظر قرار دهد، کسانی که در آشوب‌های جنگ، انقلاب و اشغالگری‌هایی گرفتار شدند که مشخصهٔ تعامل میان دو کشور بود، چنانکه به مهاجرت تمام عمری و اخذ هویت‌های تازه‌ای انجامید.

نویسندگان این مجموعه مقالات، همچنین از آن‌رو برگزیده شده‌اند تا تقابل‌های روسیه و ایران را به صورت نوعی پیوستار ارائه دهند، پیوستاری که پس از واقعهٔ بسیار ۱۲۸۷ شمسی ادامه یافت، یعنی زمانی که روس‌ها گستاخانه با به توپ بستن مجلس ایران در نظام حکومتی مبتنی بر مجلس این کشور مداخله کردند. هدف این است که درگیری روس‌ها در ایران، از دورهٔ تزارها تا کارکرد روسیهٔ شوروی در سیاست‌ها و جامعهٔ ایرانی در دورهٔ پهلوی، نشان داده شود و این کار با جستجوی پیوستگی و گسست و وقفه، یکسان، انجام می‌گیرد.

هریک از مقالات این اثر، به یکی از جنبه‌های تعامل ایران و روسیه می‌پردازد و این کار از طریق ملاحظهٔ فعالیت‌های افراد روس، مأموران سیاسی، نظامیان، افسران اطلاعاتی، بانکداران، فعالان اقتصادی و معماران فعال در ایران انجام می‌گیرد. برخی از این فصول دربارهٔ فرد، مأموری سیاسی، یک مشاور یا مأمور است و از اطلاعات زندگینامه‌ها دربارهٔ افراد به صورت یک منشور استفاده می‌شود تا یکی از جنبه‌های روابط ایران و روسیه برجسته شود. در برخی مقالات دیگر، با تحلیل یکی از جنبه‌های در هم تنیدگی‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی میان دو کشور، رویکردی ساختاری‌تر در پیش گرفته شده است. براساس شماری از منابع، که شامل بایگانی‌های روسی و ایرانی است، نویسندگان سیمایی غنی از کارکرد چندجنبه‌ای را ترسیم می‌کنند که روس‌ها در تاریخ نوین ایران داشته‌اند.

در این اثر، مطالب طبق ترتیب زمانی ارائه می‌شوند، ضمن اینکه مبتنی بر رویکردی موضوعی نیز هستند. بخش نخست کتاب، دربارهٔ سدهٔ نوزدهم است، دوره‌ای که طی آن مواجهه‌ها و تعامل‌های نظامی و سیاسی میان دو کشور شدت یافت و شکست‌های نظامی شرایط را برای سلطه‌گری روس‌ها و سلطه‌پذیری ایران و نیز هم‌پوشانی متقابلی آماده کرد که ویژگی قلمروهای همسایه‌ای بود که مرزهایی رخنه‌پذیر داشتند. نتیجهٔ کلی که این مقالات ارائه می‌دهند این است که درگیری روس‌ها در ایران، پیش و نیز پس از انقلاب بلشویکی، گوناگون و پیچیده بود و بی‌گمان، نمی‌توان آن را فقط بی‌رحمانه و سلطه‌جویانه دانست. در حقیقت، نویسندگان مقاله‌های این کتاب، استدلال می‌کنند و نشان می‌دهند که روس‌ها زیرک و حسابگر بوده‌اند و

صرفاً افرادی نبودند که با سرسختی لوجوانه‌ای در پی گسترش و به نهایت رساندن نفوذشان در ایران، مهم‌ترین همسایه جنوبی خود بوده باشند و اینکه عامل پیش‌برنده آن‌ها بیشتر عملگرایی بود تا آرمان‌خواهی و حتی پس از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی نیز چنین بود.

موریل آتکین این بخش و خود کتاب را به این ترتیب با نگاهی گذرا به منشأ درگیری‌های روس‌ها در ایران در پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم آغاز می‌کند. او می‌گوید که آن هنگام، زمان نامحتملی برای روسیه بود تا نفوذ خود را در قفقاز جنوبی به پیش ببرد. در کل، روسیه در سیاست خارجی آن زمان خود در جاهای دیگر نگرانی‌های شدیدتری داشت که شامل نبردهای مکرر با دشمن همیشگی‌اش، امپراتوری عثمانی، تقسیم لهستان، انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی بود. جانشینان پتر از چند دهه پیش‌تر، بلندپروازی‌های او را برای کسب قلمرو در کرانه‌های دریای مازندران و جنوب قفقاز رها کرده بودند. روس‌ها، مرز مشترکی با ایران نداشتند که دودمان قاجار آن را دگربار یکپارچه کرده بود و نبود چیرگی بر بیشتر قفقاز، همراه با نیروی دریایی ضعیف در دریای مازندران، دسترسی به ایران را دشوار می‌ساخت. با وجود این، روس‌ها تصمیم گرفتند که مدعی قلمرو شرقی گرجستان و چند ایالت جنوب قفقاز شوند. این ادعاها منجر به بروز دو جنگ با شاهان تازه بر تخت‌نشسته قاجاری شد که آن‌ها نیز مدعی آن سرزمین‌ها بودند. آتکین همچنین استدلال می‌کند که پیروزی روس‌ها در آن دو جنگ، الگویی را برای مداخلات سیاسی و تجاری در ایران پدید آورد که در باقی دوران حکومت تزاری گسترش یافت. روسیه بنا به برخی دلایل این مسیر را در پیش گرفت، از جمله برای اینکه به عنوان قدرتی بزرگ شناخته شود و نیز با این امید که برخی از سرزمین‌های مورد نزاع را علیه دشمنان در درگیری‌های دیگر به کار گیرد و عزم داشت سیاستی را که در پیش گرفته بود به پیش ببرد، صرف‌نظر از مشکلات، بلندپروازی‌های شخصی و روش‌هایی که مسئولان حاضر در میدان در پیش می‌گرفتند.

در ادامه، سلی شاهوار و امیل آبراموف به کشمکش ایران و روسیه برای سلطه بر قفقاز در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم می‌پردازند. آن‌ها این کار را به شکل بررسی موردی و بسیار پژوهیده شرایط در سال‌های ۱۱۲۵ تا ۱۲۰۴ ش. (۱۷۴۷-۱۸۲۶ م.) در تالش/ لنکران انجام می‌دهند، همان خان‌نشینی که جنوب غربی دریای مازندران را دربر گرفته است. نویسندگان با استفاده از منابع دست اول روسی و فارسی، توجه ویژه خود را به شرایط سیاسی حاکمان این خان‌نشین، به‌ویژه مصطفی خان (حکومت از ۱۱۶۴ تا ۱۱۹۲ شمسی)، معطوف می‌کنند،

که پیگیر کسب حداکثر خودمختاری برای مناطق مرزی‌ای بودند که در معرض مداخلات قاجارها، روس‌ها و حتی قدرت دوردستی مانند فرانسه ناپلئونی بود.

شخصیت الکساندر سرگیویچ گربایدوف، شاعر و دیپلمات افسانه‌ای که در سال ۱۲۰۷ (۱۸۲۹ م.) دست مردم تهران سرنوشتی غم‌بار یافت، در روابط آغاز ایران و روسیه در آغاز سده نوزدهم بسیار مهم می‌نماید. گربایدوف در زادگاهش بیشتر در مقام شاعری ملی و موسیقیدان، گرامی داشته می‌شود تا مأموری سیاسی، اما ایرانیان همچنان تمایل دارند او را نماد ستم‌گران‌بار روسیه بر کشور خود تلقی کنند. فیروزه ملویل درباره تصور همواره منفی «ایرانیان» از گربایدوف بحث می‌کند، اما بیش از هر چیز، بر اساس مطالب نوین بایگانی‌ها و پژوهش‌ها و زندگینامه‌های تازه منتشر شده در روسیه، درباره جنبه روسی سیمای دووجهه او، به روشنگری‌های تازه‌ای می‌پردازد. این بانو به جای اینکه مأموریت گربایدوف را جداگانه روایت کند، سرنوشت او را همراه با کار کردی بررسی می‌کند که نمایندگان کشور بزرگ دیگری یعنی انگلیس ایفا می‌کردند که در ایران آن زمان فعال بودند و محرمانه می‌گویند که شاید سفیر روسیه در تباری بانمایندۀ انگلیس، جان مک‌دونالد^۱، علیه رقبایش، هنری ویلاک^۲ و دکتر جان مک‌نیل^۳ کار می‌کرد.

یلنا آندری یوا هم موضوع فرار مکرر روس‌ها به ایران را از آغاز تا نیمه سده نوزدهم بررسی می‌کند. او از منابع بایگانی‌های روسی استفاده می‌کند که سرگذشت فراریان ویژه‌ای هم در میان آن‌هاست و واکنش دولت روسیه به حضور روس‌هایی را مدنظر قرار می‌دهد که به ایران گریخته و در آن زمان آنجا خدمت می‌کردند. فرار سربازان روسی به ایران و استقبال دوستانه مقامات قاجاری از آن‌ها چنان جنب‌وجوشی را در میان محافل سیاسی و نظامی روس‌ها به‌راه انداخت که نیکلای اول، شخصاً به این مسئله پرداخت. واکنش بسیار تند سنت پترزبورگ به این روند، فشار این حکومت بر مقامات قاجاری از طریق تهدید و درخواست دستگیری و استرداد فراریان، طبق استدلال نویسنده، باید چونان نمود دیگری از ناستوانی^۴ روسیه دیده شود، نمونه مهمی از خاورنگری^۵، یعنی فشار بیش از اندازه در برخورد با ایران، به‌عنوان روشی برای جبران کاستی‌هایش در مقام کشوری همتای کشورهای اروپای غربی.

1. John MacDonald

2. Henry Willock

3. John McNeil

۴. ambivalent: «عدم اطمینان در مورد خود»، از «استوان» واژه‌های فارسی که به معنی «محکم، استوار» است. - م.

۵. Orientalism: که در بیشتر این اثر به معنی تلقی از خاور زمین به‌کار رفته است. - م.

موضوع مداخلهٔ روسیه و تجاوزهای آن، در بخش دوم بیشتر بسط داده می‌شود، بخشی که در آن واکاوی‌ها تا آغاز سدهٔ بیستم و به‌ویژه دورهٔ منتهی به جنگ نخست جهانی را دربر می‌گیرد. نخستین مقاله در این بخش سه مقاله‌ای، به کارکرد بسیار مهمی می‌پردازد که قفقاز در مقام پرورشگاه افکار و خیزشگاه عمل در این دو پادشاهی همسایه ایفا می‌کرده است؛ و دو مقالهٔ دیگر به مواردی از دست اندازی‌های واقعی تجاری، سیاسی و نظامی روس‌ها در ایران می‌پردازند. حوری بربریان به ما نشان می‌دهد چگونه قفقاز تحت حاکمیت روس‌ها، که دیرزمانی برخوردار از پادشاهی‌ها و محل آمدوشد مردم، کالاها و افکار خاور و باختر بوده است، زادگاه مجموعه‌ای از افکار انقلابی شد که در آغاز سدهٔ بیستم جوانه زدند و در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ (۱۲۸۳ تا ۱۲۸۷) همواره عامل نیروبخشی برای فوران‌های انقلابی در روسیه، ایران و امپراتوری عثمانی بودند. قفقاز که به گونه‌ای بی‌مانند، چند نژادی، چند دینی و چند زبانی بود، از برخی جهات در حاشیهٔ این پادشاهی‌ها باقی ماند. با این حال، قفقاز به‌عنوان کانون پذیرش و انتقال فرهنگی به‌ویژه در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، همچنین به زمین بازی و میدان جنگ آرمان‌های انقلابی سوسیالیستی و ملی‌گرایانه‌ای تبدیل شد که سپس هم در ایران و هم در آناتولی رخنه کردند.

ایرینا پولوا برای ما از ابعاد اقتصادی درگیری روسیه در ایران در آغاز سدهٔ بیستم می‌گوید، موضوعی بسیار مهم که به همان سان، ناپژوهیده نیز باقی مانده است. مقالهٔ این بانو دربارهٔ سرمایه‌گذاری‌های روسیه در ایران پایان دورهٔ قاجار است و به گونهٔ ویژه‌ای به واکاوی اقدامات بانک رهنی روسیه در ایران در دههٔ ۱۲۷۰ می‌پردازد که با واسطهٔ بانک استقراضی انجام می‌شد که به‌عنوان شعبه‌ای از بانک دولتی روسیه تأسیس شده بود. این بانک که آغازگر دوران تازه‌ای در روابط ایران و روسیه شد، چشم‌اندازی از سرمایه‌گذاری‌های بالقوه در اقتصاد ایران را نشان می‌داد که شامل راهسازی و احیای تجارت بود. نویسنده، اشاره می‌کند که تدارک سینما از سوی این بانک، برای شاه و اطرافیانش نمونه‌ای استثنائاً خوب از کارکرد بانکی به‌عنوان تسهیل‌گر مشارکت اقتصادی و فرهنگی روسیه در ایران پایان دورهٔ قاجار بود.

مقالهٔ خود من (رودی متی) به سیاست و موضوعات نظامی می‌پردازد و توالی رویدادهایی را می‌کاود که به گلوله‌باران آستان قدس رضوی توسط سربازان روسی در ۳۱ مارس ۱۹۱۲ (۱۱ فروردین ۱۲۹۱) انجامید. در این مقاله، این رویداد کمتر به‌عنوان تقابلی ساده میان روس‌ها و ایرانیان و بیشتر به‌عنوان ماجرای دامن‌گستری از مداخله و دسیسهٔ بیگانگان در برخورد با نیروهای

محلی و منطقه‌ای و تنش با آن‌ها بررسی می‌شود. این مقاله همچنین در پی آن است که خوانش‌های گوناگون و تا اندازه‌ای متناقض، دربارهٔ این رویداد را با هم تطبیق دهد و این کار را با شناخت عوامل موجود در پشت کنش‌ها و واکنش‌هایی انجام می‌دهد که به این حمله انجامیدند، تا انگیزه‌ها و اهداف آن‌ها مشخص گردد. این‌ها شامل دولت‌های روس و انگلیس و نمایندگان محلی وابسته به آن‌ها هستند، یعنی مقامات فاجاری و عوامل متعدد محلی و منطقه‌ای غیر حکومتی.

بخش سوم کتاب، نگاه متمرکزتری به موضوع تصویرسازی و نمایش دارد و از اطلاعات روسی گردآوری شده در ایران در آغاز سدهٔ بیستم بهره می‌برد. موضوعات آن عبارت‌اند از نظامیان، مهندسان و دانشورانی که در خاطرات، گزارش‌ها و یافته‌های پژوهشی خویش، ایران را توصیف و ترسیم کردند و آن را برای خود، کارفرمایان و مافوق‌های خویش قابل فهم‌تر و آشناتر ساختند. ان. ک. تراوگنوف از نامه‌های خاورشناس و نظامی روس، کنستانتین نیکلایویچ اسمیرنوف^۱ به عنوان منبع اطلاعات دربارهٔ شرایط سیاسی و نظامی ایران در آستانهٔ جنگ نخست جهانی استفاده می‌کند. اسمیرنوف هفت سال (از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴) را در مأموریتی سیاسی در دربار شاه در تهران سپری کرد و معلم سرخانهٔ ولیعهد، احمدشاه جوان بود. دست‌نوشته‌های اسمیرنوف در بایگانی‌ها، که شامل نامه‌های خصوصی او به همسرش خنیا کارلونا اسمیرنوا^۲ نیز می‌شود و آن‌ها را از قزوین، کرمانشاه، کرد و قصر شیرین فرستاده بود، برای ما حال‌وهوای واقعی بسیاری از رویدادهای تاریخی را بازآفرینی می‌کند. نامه‌های اسمیرنوف افزون بر اینکه اطلاعات ما را دربارهٔ دوران شغلی و عقاید سیاستمداران ایرانی، به گونه‌ای که ناظران روسی آن را درک می‌کردند، گسترش می‌دهد، ما را قادر می‌سازد تصویری از فعالیت‌های نظامی، دیپلماتیک و سیاسی روس‌ها در ایران در زمان جنگ اول جهانی داشته باشیم.

همچنین گردآوری اطلاعات، موضوع فصل مربوط به دنیس وُلکوف است. وُلکوف ابعاد نظامی و سیاسی کارنامهٔ حرفه‌ای ولادیمیر مینورسکی را نمایان می‌کند، کسی که بیش از همه، به سبب پژوهش‌های دانشورانه و مهم خود دربارهٔ اوایل تاریخ ایران مدرن معروف است، یعنی زمانی که او پس از انقلاب بلشویکی، روسیه را به مقصد غرب ترک کرد. وُلکوف نقش پیشرو مینورسکی در فعالیت‌های هیئت مرزی چهارجانبهٔ روسی، انگلیسی، ترک و ایرانی در آستانهٔ

1. Konstantin Nikolaevich Smirnov

2. Xenia Karlovna Smirnova

جنگ نخست جهانی را به عنوان نمونه‌ای از نظریهٔ فوکو دربارهٔ همیاری دانش/قدرت در میان دولتمردان و دانشوران بررسی می‌کند.

حرفهٔ مینورسکی مسائل دیپلماتیک و نظامی را با دانش گسترده‌ای دربارهٔ ایران و سرزمین‌های مرزی آن، به‌ویژه کردستان درآمیخت. شخصیت اصلی در پژوهش لانا راوندی فدایی، یعنی نیکلای مارکوف^۱، شیدایی‌اش به چیزهای ایرانی را به پیشه‌اش نیز منتقل کرد. مارکوف که در گرجستان متولد شده و در اقامتی کوتاه در تبریز دلباختهٔ ایران شده بود، در هنگ قزاق روسی خدمت می‌کرد و در آغاز دورهٔ رضاشاه، زمانی را در تهران سکونت داشت و همانجا به معماری کامیاب تبدیل شد. او در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۹ بسیاری از ساختمان‌های دولتی و وزارتی را طراحی کرد که همچنان در تهران برپای هستند و همچنین چند مسجد و ساختمان برجسته، از جمله مدرسهٔ دخترانهٔ ژاندارک و همتای پسرانهٔ آن، مدرسهٔ البرز نیز از دستاوردهای او محسوب می‌شوند. نویسنده، دربارهٔ حرفهٔ مارکوف بحث می‌کند و نشان می‌دهد که او چگونه کوشید تا آمیزهٔ هماهنگی از معماری سنتی ایرانی و سبک‌های نوین معماری را پدید آورد، به گونه‌ای که با نیازهای سدهٔ بیستم سازگار باشند. خانم فدایی همچنین نشان می‌دهد که کلیسای سنت نیکلاس، که مارکوف آن را در تهران بنا کرد، نمونهٔ دقیقی از کلیسای بشارت مریم مقدس در کرملین است که بلشویک‌ها آن را در سال ۱۹۳۲ ویران کردند و استدلال می‌کند که مارکوف، سلطنت‌طلبی ارتدوکس و فراری از میهن، که در زمان خدمت در هنگ قزاق در ایران با بلشویک‌ها می‌جنگید، با ساخت این کلیسا قصد داشت بنایی را حیات بخشد که دشمنانش آن را ویران کرده بودند.

سرانجام در بخش چهارم کتاب، دربارهٔ دورهٔ پس از جنگ نخست جهانی و پیدایش اتحاد جماهیر شوروی بحث می‌شود. در این بخش با نگاهی به سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ (۱۲۹۹ تا ۱۳۳۰) زندگی برخی از اتباع روسی واکاوی می‌شود، کسانی که به سبب سرنوشت و رویدادها، سر از ایران درآوردند و در برخی موارد آنجا ماندند و زندگی تازه‌ای را در این کشور پی افکنده بودند. دو مقالهٔ این بخش همچنین دورهٔ جنگ دوم جهانی را بررسی می‌کنند، که به شدت به

۱. اشاره به اندیشه‌های میشل فوکو دربارهٔ رابطهٔ میان دانشمندان و حکومت‌ها. در خود متن و یادداشت‌ها در

این‌باره بیشتر توضیح داده می‌شود. - م.

آن کم توجهی شده است، یعنی همان زمانی که ایرانیان چهار سال اشغالگری مستقیم روس‌ها را پشت سر گذاشتند.

مری یوشیناری می‌کوشد تا شناختی از این حقیقت را به دست دهد که بسیاری از مقامات اولیه روسی که بخشی یا همه دوران کاری خود را در ایران سپری کردند، از طبقات متوسط یا حتی پایین‌تر برخاسته، یا از مناطق پیرامونی و چند نژادی روسیه و بیشتر یهودی بودند. او چیزی را می‌یابد که خود آن را «تعمید دوباره در خاور زمین» می‌نامد و شامل کسانی می‌شود که به سازمان‌های خارجی روسیه پیوسته و در سرزمین‌های دوردست خدمت کرده و سال‌های پرباری را در محیطی سپری کرده بودند که در آن، موارد آشنا با چیزهای اغلب غریب مسلمانان درآمیخته بودند، اغوای ماندگار محیط آنان و باور پرشور به پیشرفت و قدرت دگرگون‌ساز حکومتی مبتنی بر دانش در کشوری مانند ایران، همانند آنچه در زادگاه مادری و پرتافتاده خودشان تجربه کرده بودند.

مقاله بعدی که به قلم رونا عبدالرزاق است، به رابطه حزب کمونیست ایران و اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازد. با وجود نیت درست حزب توده و آرزوی صادقانه آن برای تحول، اما آوازه این حزب به سبب ارتباط کاملاً نزدیک آن با شوروی و تمایل آن به حرف‌شنوی از این کشور، به حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی بهانه‌ای بزرگ داد تا آن را سرکوب کنند. ارزیابی دگرباره این حزب و ارتباطی که تصور می‌شد با شوروی دارد، به‌ویژه در آغاز سال‌های شکل‌گیری این حزب، نشانگر وضعیت پیچیده‌تری است. نویسندگان با استفاده از بایگانی‌های شوروی ارتباط این حزب و شوروی در سال‌های جنگ دوم جهانی، دوران اشغال ایران توسط شوروی و انگلیس و نیز همان سال‌های شکل‌گیری این حزب را، بازبینی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که این حزب در این اتحاد، کارکردی عملاً مهم داشته است. روس‌ها که زیرک و سیاستمدار بودند، همانند انگلیسی‌ها، می‌کوشیدند تا از طریق تبلیغات فرهنگی و سیاسی، قلب و اندیشه ایرانیان را تسخیر کنند. آن‌ها در آغاز اشغال ایران، از حزب توده برای گسترش پیام‌های ضدفاشیستی استفاده می‌کردند. اما در حینی که جنگ به سود متفقین پیش رفت، اتحاد شوروی بی‌پروا تر شد و در نتیجه دید که حزب توده می‌تواند نفوذ سیاسی بیشتری را بروز دهد.

در آخرین مقاله این کتاب، نیکلای کوژانوف تعبیری نوگرا درباره انگیزه‌های اشغال نیمه شمالی ایران را توسط شوروی در جنگ دوم جهانی ارائه می‌دهد. او نخست استدلال می‌کند دلیل مداخله آن‌ها در ایران، ارتباط چندانی به آنچه که رسماً گفته می‌شد، یعنی خودداری ایران

از اخراج جاسوسان آلمانی نداشتند. انگلیس در پی آن بود که از تأسیسات نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان حفاظت کند، اما اتحاد جماهیر شوروی در اصل علاقه‌مند بود که مسیر امنی را برای انتقال تدارکات نظامی از راه ایران فراهم سازد. ولی شوروی، برخلاف انگلیس، کوشید از برخورد نظامی با همسایه جنوبی خود بپرهیزد. مسکو در آغاز تابستان ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰) سخت کوشید تا دولت ایران را ترغیب کند که به متفقین اجازه دهد از زیرساخت‌های این کشور برای ارسال محموله‌های نظامی وام و اجاره به اتحاد جماهیر شوروی استفاده کنند. این کوشش‌ها فقط تا اندازه‌ای با کامیابی همراه بود، چون حکومت ایران، تنها با انتقال تدارکات و کالاهای غیرمرگبار موافقت کرد. مسکو با مخالفت ایران با درخواست خود جهت انتقال مهمات روبرو شده بود، اما همچنان درباره لزوم حمله نظامی تردید داشت. این تردیدها زمانی برطرف شد که مأموران سیاسی و اطلاعاتی شوروی به مقامات روسی هشدار دادند که لندن آماده می‌شود بدون کمک مسکو به ایران حمله‌ور شود. مسکو که نمی‌خواست اجازه دهد این رقیب دیرینه، اختیار کامل ایران را به دست بگیرد، در آن برهه پذیرفت که در عملیات نظامی علیه این کشور مشارکت جوید.

ما در آوانویسی‌ها، روش کتابخانه کنگره را برای واژه‌های روسی و روش نشریه جوامع فارسی زبان را برای (واژه‌های ایرانی) پیش گرفته‌ایم.^۱

۱. البته در ترجمه فارسی نیازی به آوانویسی واژه‌های فارسی نیست و واژه‌های روسی را هم براساس املائی انگلیسی آن‌ها به فارسی نوشته‌ام. - م.

مراحل نخست روابط روسیه و ایران موریل آتکین

درگیری دیرپای روسیه در امور ایران از پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم شروع شد، یعنی زمانی که برای پیشبرد نفوذ روسیه در این مسیر نوین نامناسب می‌نمود. روسیه در سیاست خارجی خود در آن زمان در کشورهای دیگر نگرانی‌های شدیدتری داشت که شامل نبردهای مکرر با دشمن همیشگی‌اش، امپراتوری عثمانی، تجزیه لهستان، انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی بود. اگر بتوان بازآفرینی گرایش‌های اشراف (روسی) توسط لئو تولستوی در نیم سده بعد را باور کرد، ایران و قلمروهای مورد منازعه در قفقاز ذهن و اندیشه افراد رده بالای جامعه روسیه را پیش و در زمان نبرد حماسی بزرگ با ارتش بزرگ ناپلئون در ۱۸۱۲ تسخیر کرده بود. او افسری را توصیف می‌کند که در زمان زندگی در مسکو جامعه‌های «ایرانی» می‌پوشید، گرچه این مرد هنگامی که راهی نبرد با فرانسه شد، رزم‌جامه‌های افسران محافظ را به تن کرد. جوان اشرافی دیگری نیز که شیفته شکوه نظامی شده بود اسب خود را «کاراباخ» (از روی نام قره‌باغ که مایه ستیز ایران و روسیه شده بود) نامید، گرچه آن اسب در اصل از او کرا این بود.^(۱) حتی اگر روسیه درگیر تحولات ضروری‌تر دیگری هم نشده بود، گسترش آن در مسیر ایران با موانعی جدی روبرو می‌شد. این کشور فاقد مرز مشترکی با ایران بود که دودمان نوین قاجار، آن را دگر بار یکپارچه کرده بود. افزون بر این، دسترسی به قلمروهای مورد منازعه برای روس‌ها دشوار بود. بیشتر قفقاز بیرون از سیطره روس‌ها بود؛ مسیرهای دریایی مازندران جایگزین نامناسبی برای راه‌های زمینی بود زیرا ناوگان دریایی روسیه، وضعیت ناگواری داشت.

با وجود این، روس‌ها تصمیم گرفتند که مدعی گرجستان شرقی و خان‌نشین‌های جنوب شرق قفقاز شوند. این ادعاها منجر به بروز دو جنگ با قاجارها شد (از ۱۱۸۴ تا ۱۱۹۲ و ۱۲۰۴ تا ۱۲۰۶) که آن‌ها نیز مدعی همین سرزمین‌ها بودند. پیروزی روس‌ها در این دو جنگ، الگویی شد برای دخالت‌های سیاسی و اقتصادی در ایران، که در مابقی دوران روسیه تزاری ادامه یافت. روسیه، بنا به دلایلی چنین مسیری را در پیش گرفت، از جمله برای اینکه به‌عنوان قدرتی بزرگ شناخته شود و نیز با این امید که برخی از این سرزمین‌های مورد نزاع را علیه دشمنان در درگیری‌های دیگر به‌کار گیرد و اینکه ترجیح می‌داد زمانی که سیاستی را در پیش گرفت، آن را صرف‌نظر از مشکلات ادامه دهد و البته بلندپروازی‌های شخصی و روش‌های مقاماتی که در خود میدان حضور داشتند، نیز دخیل بود. برای دودمان نوپای قاجار، جنگ با روسیه پیامدهایی فراتر از نبرد با کشوری همسایه را داشت. مرزهای این قلمرو همچنان درگیر روند مشخص‌سازی بود. قاجارها آرزو داشتند که قلمرو خود را به حدود ایران روزگار صفوی ۱۵۰۱-۱۷۲۲ (۸۸۰ تا ۱۱۰۱) برسانند. این کار مستلزم آن بود که مدعی سرزمینی در فراسوی آن چیزی شوند که در آن زمان بر آن فرمان می‌راندند و شامل سرزمین‌هایی می‌شد که روسیه در آن زمان مدعی آن‌ها بود و البته نواحی دیگری را هم دربر می‌گرفت. افزون بر این، آینده وارث تاج و تخت، عباس‌میرزا، حاکم آذربایجان به نتیجه این دو جنگ با روسیه پیوند خورده بود. این جنگ‌ها همچنین ایران را به‌سوی افزایش تماس با انگلیس و فرانسه کشاند، چون آن کشورها به تناوب با روسیه درگیر نبرد و اتحاد بودند.

دیرزمانی پیش از آغاز این دوران درگیری، دو کن‌نشین مسکووی^۱ و ایران صفوی، با یکدیگر بده‌بستان‌هایی داشتند. این امر زمانی ممکن شد که دو کن‌نشین مسکووی در نیمه‌های سده شانزدهم مسیر کامل رود ولگا را در اختیار گرفت. این امر تجارت میان این دو سرزمین را از راه دریای مازندران و ولگا ممکن ساخت. ایوان مخوف (سلطنت از ۱۵۳۳ تا ۱۵۸۴) با حاکم قبادرد در شمال قفقاز اتحادی برقرار و در آن ناحیه، نظامیانی را مستقر کرد^(۲). در سده‌های شانزدهم و هفدهم، با وجود گسست‌های دوره‌ای، کالاهای تجملی ایران و کالاهای دست‌به‌دست‌شده هند در قلمرو مسکووی بازاری داشتند و همچنین بازرگانان اروپایی حاضر در آنجا را به‌سوی

۱. یک شاهزاده‌نشین روس در اواخر قرون وسطی بود که مرکز آن شهر مسکو و دولت قبل از روسیه تزاری

خود کشیدند. ایران از مسکووی مواد خام وارد می‌کرد^(۴). مشکلات مکرر این دو قلمرو با امپراتوری عثمانی به افزایش تماس‌های سیاسی میان آن‌ها انجامید بدون اینکه اتحادی رسمی را سبب شود^(۵). بخشی از دلایل این امر، ریشه در عواملی داشت که همانند دلایل نبردهای روسیه با ایران در بیش از یک سده بعد بود؛ صفوی‌ها دربارهٔ بلندپروازی‌های سرزمینی مسکووی در طول کرانه‌های دریای مازندران و قفقاز و نیز پشتیبانی آن‌ها از آمل شاه یکی از ایالت‌های گرجستان، یعنی کاختی^۱، برای جدایی از ایران یا امپراتوری عثمانی نگران بودند^(۶). افزون بر این، هنگامی که صفوی‌ها در پی یافتن متحدانی اروپایی علیه عثمانی‌ها برمی‌آمدند، بیشتر ترجیح می‌دادند به سوی نواحی باختری تری رو بیاورند^(۷). خود مشکلات مسکووی نیز گسترش روابطش در آن سال‌ها را محدود می‌کرد. این دوک نشین با دوره‌های مکرری از آشوب‌های داخلی و جنگ با همسایگان اروپایی خود روبرو بود که توجه این دوک نشین را معطوف به خود و منابع انسانی و مادی آن راه می‌کرد. حتی ارزش تجارت ابریشم انحطاط پیدا کرده بود، چون دیگر کشورهای اروپایی در مناطق متعددی از آسیا تشکیلات تجاری خود را برپا کرده بودند^(۸). روسیه در سال‌های آخر حکومت پتر (سلطنت از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵) دگر بار متوجه ایران شد، یعنی زمانی که با ایران صفوی پیمان‌نامه‌ای را منعقد کرد. این توجه، دلایل اقتصادی و نیز نظامی داشت. پتر امید داشت تا در جنوب شرقی قفقاز و کرانه‌های جنوبی دریای مازندران حضوری تجاری داشته باشد، روشی برای اینکه کشور او، به عامل مهمی در تجارت شرق و غرب تبدیل شود. او همچنین ایران را به عنوان متحدی سودمند در برابر امپراتوری عثمانی می‌دید. این اتحاد به رشد روابط دوستانه میان سنت پترزبورگ و اصفهان انجامید. در آستانهٔ سقوط صفویان، قبایلی از بلندی‌های قفقاز به شیروان در جنوب شرقی قفقاز هجوم بردند و بازرگانان روسی را کشتند و غارت کردند و مقامات ایرانی و ساکنان شیعی منطقه را نیز به قتل رساندند. در ۱۷۲۲ (۱۱۰۱)، چند هفته پیش از سقوط اصفهان به دست افغان‌ها، سربازان روسی قسمت‌هایی از کرانه‌های غربی و جنوبی مازندران را تصرف کردند. نتیجهٔ این اقدام چیزی نبود که پتر امید آن را داشت. نتیجه‌ای اقتصادی از این اقدام به دست نیامد و سربازان روسی که مناطقی را در کرانه‌های مازندران اشغال کرده بودند، به سبب بیماری، گروه‌گروه جان می‌سپردند. پس از مرگ پتر در آغاز سال ۱۷۲۵، جانشینان او دیگر دربارهٔ این منطقه از جهان به بلندپروازی‌های

سرزمینی روی نیاوردند. تا سال ۱۷۳۵ آخرین سربازان روسی نیز این منطقه را ترک کرده بودند.^(۸) تا پیش از پایان سده نوزدهم، روس‌ها بر آن شدند که بار دیگر در سرزمین‌های ایرانی رخنه کنند، گرچه حتی تا پیش از آن زمان نیز برخی روابط تجاری و مبادله گاه‌گاهی مأموران سیاسی وجود داشت. کاترین (سلطنت از ۱۷۲۶ تا ۱۷۹۶) کوشش ناموفقی را در دهه ۱۷۸۰ انجام داد تا در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران پایگاه‌های تجاری مستقر کند. در همان دهه، روس‌ها کوشش‌های آقامحمدخان قاجار (سلطنت از ۱۱۷۴ تا ۱۱۷۶) را که تازه قدرت می‌یافت، برای رسیدن به توافقی رد کردند. کوشش‌های آزمایشی روسیه و یکی از افراد خاندان زند، علی‌محمدخان، حاکم اصفهان، برای همکاری در زمینه امور نظامی تا زمان مرگ این فرد در ۱۱۶۴ پیشرفت چندانی نداشت^(۹). دلیل اصلی درگیری سلطه‌جویانه تر روسیه در ایران، ریشه در رابطه با سرزمین گرجستان داشت (که شامل شاهزاده‌نشین‌های گرجی خاوری کارتلی و کاختی می‌شد که در آن زمان هر دو حاکمی واحد داشت). سنت پترزبورگ، گرجستان را پایگاهی می‌دید که از نظر راهبردی برای عملیات علیه عثمانی سودمند بود. این موضوع نه تنها با بلندپروازی‌های کاترین برای بنای یک امپراتوری، که در میان بزرگان سیاسی اروپای آن روزگار عادی بود مطابقت داشت، بلکه همسو با اراده این ملکه بود که می‌خواست نشان دهد روسیه نیز یکی از قدرت‌های متمدن اروپایی است. همچنین شاه گرجستان، ارکلی (سلطنت ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۸) سال‌ها در پی کسب اتحاد با روسیه بود. این امر به پیمان گتورگی و سک^۱ در ۱۷۸۳ انجامید که طبق آن روسیه در آینده از گرجستان حمایت می‌کرد^(۱۰). روسیه این سیاست را به این ترتیب ادامه داد که کوشید اوضاع را به گونه‌ای سامان دهد که دیگران در این سرزمین به سنت پترزبورگ روی بیاورند. همان‌گونه که اغلب در این منطقه رخ می‌داد، روس‌ها کسانی را که در پی حسن نیت ایشان بودند، خوار می‌انگاشتند و همین سبب شکست گفتگوها شد. گفتگوکننده روسی، پیمانی با شرایط غیرقابل مذاکره را به خان قره‌باغ پیشنهاد کرد و تهدید کرد که آن خان‌نشین را فتح خواهد کرد مگر اینکه حاکم آن شرایط پیشنهادی روس‌ها را بپذیرد. در همان زمان، این گفتگوکننده، تماس‌های جداگانه‌ای را با ساکنان ارمنی این خان‌نشین برقرار کرد، که کوششی ناموفق برای جداسازی آن‌ها و آوردن ایشان زیر سلطه روسیه بود. این اقدامات ممکن بود به درگیری نظامی بینجامد اما سنت پترزبورگ تمایلی نداشت که در آن

1. Georgievsk

زمان اجازهٔ چنین عملیاتی را بدهد^(۱۱). هنگامی که محافظت از گرجستان در برابر ادعاهای قاجارها دربارهٔ بخش‌هایی از جنوب قفقاز در ۱۷۹۵ (۱۱۷۴ ه.ش) به نگرانی مبرمی تبدیل شد، کاترین هیچ شتابی نداشت تا به الزامات پیمان خود متعهد بماند. درخواست شاه ارکلی از کاترین در آن زمان کم‌اهمیت‌ترین دلنگرانی‌اش بود، به‌ویژه که سرکوب شورش لهستان مطرح بود که به سومین و آخرین تجزیهٔ این کشور انجامید. خطر برای گرجستان، برخلاف آنچه در ۱۷۸۳ انتظار می‌رفت، از ناحیهٔ عثمانی نبود، بلکه از طرف کشوری بود که آقامحمدخان آن را تشکیل داده بود. پس از سال‌ها چندپارگی سیاسی و نبرد قدرت در سرزمین‌های پیشین صفوی، آقامحمدخان توانست در برابر هم‌وردانش به پیروزی‌هایی دست یابد. در دههٔ ۱۱۷۰ او توانست علیه گرجستان و چند خان‌نشین جنوب شرق قفقاز وارد جنگ شود. گرجستان که نپذیرفته بود آقامحمدخان را به‌عنوان خداوندگار خویش بپذیرد، متحمل تلفات جانی بسیاری شد و هزاران نفر نیز برده شدند، یعنی زمانی که آقامحمدخان در ۱۱۷۴ بر آن شد که ارادهٔ خود را با توسل به زور پیش ببرد. کاترین در سال بعد با گسیل سربازانی به این منطقه تلافی کرد و هدف آن نبرد نه‌تنها بازپس‌گیری گرجستان، بلکه فتح خان‌نشین‌های میان گرجستان و دریای مازندران و کنار زدن آقامحمدخان بود. برنامه‌ای برای فتح ایران وجود نداشت بلکه به این منظور بود که برادر آقامحمدخان را بر تخت بنشانند. از همهٔ این اقدامات دست‌آورد چندان حاصل نشد. هیچ نبرد قاطعی با آقامحمدخان روی نداد و او در ادامهٔ نبردهایش در آن سال به جاهای دیگری کشانده شد. بسیاری از خان‌نشین‌های جنوب شرقی قفقاز در آن لشکرکشی تسلیم روسیه شدند، اما هنگامی که آقامحمدخان در سال ۱۱۷۶ به این منطقه بازگشت، دگربار رو به‌سوی ایران آوردند. لشکرکشی روسیه پس از مرگ کاترین در نوامبر ۱۷۹۶ چندان ادامه نیافت. پسر و جانشین او پل (سلطنت ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۱) این لشکرکشی را فوراً متوقف کرد^(۱۲).

چند سالی از تنش در روابط ایران و روسیه کاسته شد. پس از قتل آقامحمدخان در ۱۱۷۶، فتحعلی‌شاه (سلطنت از ۱۱۷۶ تا ۱۲۱۳) ناچار بود برای ادعایش دربارهٔ حق پادشاهی نبرد کند و سپس توجه او بیشتر معطوف به جنگ در خراسان بود تا قفقاز. روس‌ها در دورهٔ پل، زمانی که آقامحمدخان از میدان خارج شد، ایران را تهدیدی چندان جدی نمی‌دیدند. پل و فتحعلی‌شاه هر دو رفتارهای دیپلماتیک دوستانه‌ای را نسبت به دیگری بروز دادند. نیروی اندکی که شاه در سال ۱۱۷۹ به قفقاز فرستاده بود به خان‌نشین‌هایی حمله برد که روسیه دربارهٔ آن‌ها ادعایی نداشت و سپس عقب‌نشینی کرد، چون در آن نبردها ناکام مانده بود. این نیرو فرصتی

نیافت تا به‌سوی اهدافی پیش برود که ممکن بود به نبرد با روسیه منجر شود^(۱۳). در پایان سال ۱۸۰۰ روسیه، گرجستان را به خود ملحق کرد. نتیجه فرعی آن اقدام، دعوی روسیه درباره نفوذ - و شاید هم چیزی بیشتر - در خان‌نشین‌هایی تا رودهای ارس و کورا بود، چنانکه در پیامی به تهران نیز این امر تصریح شده بود. روسیه این نواحی را حائلی ضروری برای امنیت گرجستان می‌دید، اما برای قاجارها این کار به معنی ادعای سرزمینی بود که آن‌ها آن را جزو قلمرو خود می‌دانستند^(۱۴). پل، پس از چند ماه به قتل رسید و فرزند وی الکساندر اول (سلطنت ۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵) با مناقشات سرزمینی با ایران، که غیرقابل حل بود و نیز انبوهی از مشکلات جدی‌تر درگیر شد. تزار جدید، سیاست‌های توسعه‌طلبانه پدر و پدربزرگ خود را در جنوب قفقاز ادامه داد و اغلب نگاهش به دهان کسانی بود که در دوره تزارهای قبلی از این سیاست پشتیبانی کرده بودند. به این ترتیب، الکساندر سیاست توسعه‌طلبانه پدرش در گرجستان را باز تأیید کرد و این نظر را پذیرفت که خان‌نشین‌ها تا رودهای ارس و کورا باید تصرف شوند. رویکرد او درباره این منطقه همچنین در بردارنده تصور پیشینینش بود که می‌گفتند ایران چند پاره و ضعیف شده است. الکساندر، فتحعلی شاه را همانند کسی می‌دید که ممکن بود در برابر توسعه‌طلبی روس‌ها در این منطقه بایستد، اما همچنین او را فردی تلقی می‌کرد که می‌شد با اعمال نیروی نظامی به‌سادگی بر او چیره شد. الکساندر تصور می‌کرد که خان‌های مناطق مورد مناقشه وابستگی به روسیه را دلکش خواهند دید، گرچه معلوم شد که این پنداری خام بود^(۱۵).

هنگامی که روسیه دست به کار تصرف سرزمین‌های قفقاز تا رودهای ارس و کورا شد، نبرد با ایران عملاً گریزناپذیر شد. دلیل این وضع، تا اندازه‌ای اهمیت نمادین آن مناطق برای دودمان تازه قاجار بود. پس از چند پارگی و نبرد قدرتی که به دنبال سقوط پایتخت صفوی در ۱۱۰۱ شمسی در ایران روی داده بود، قاجارها می‌خواستند با اخذ برخی از جنبه‌های حیثیتی آن دودمان فروافتاده، حکومت خود را مشروعیتی ببخشند. آن‌ها در پی آن بودند که چنین کاری را تا اندازه‌ای با اشاره به عضویت خود در اتحادیه قبیله‌ای قزلباش انجام دهند که در قدرت‌یابی دودمان صفوی بسیار مهم بود و نیز می‌خواستند با تصرف سرزمین‌هایی که زمانی جزو حکومت صفوی بود تا جای ممکن این هدف را به انجام رسانند. آقامحمدخان به صراحت چنین کاری کرد؛ یعنی زمانی که مدعی گرجستان شد، زیرا زمانی تابع ایران صفوی بود. او تنها پس از جنگ ۱۱۷۴ در گرجستان بود که عنوان شاه را پذیرفت و در مراسم تاجگذاری خود نیز شمشیر پیشینیان صفوی‌اش را به کمر بست. او همچنین در نظر داشت که قلمرو صفوی‌ها در خاور ایران را نیز تصرف کند.